

## رؤیاهایی از خاکستر

-۱-

به یاد است آیا؟

- نمیدانم کدامین فصل بود از شب -

که با چشمانی

انباشته از تاک و شراب

نور را بر سفره خالی رؤیاهام

گستردی

و من

با چشمانی که خاطره خاکستر بودند

دیدم

که دستانت

هنوز

چیزی از معبد زردشت دارند

و حضورت

آینه بیست

بر پاکیزه گی بودا

□

به یاد است

آن گاه که گندمزاران نورسته از خاک را

با نگاههای پژمرده

پدرود گفتند

و درختان وحشزده ده را

به نگهبانی دیوارهای رنگ پریده  
وا گذاشتند

با چشمانی کاهی

ماه را دیدم

که زیر چادر شب

به تنهایی بامها میگریست

□

به یادت است؟

آن گاه که نور

نخستین محراب شبانگاه کوچه های فقر بود

و آفتاب

تمنای دستانی فرورفته در سرمای سوزان زمین

با چشمانی

شسته در عطر آتش

دیدم

چگونه بامداد را

از فراز گورها برچیدند

و شهر را

در دامان تیره سکوت

جاودانه خاموش کردند

□

به یادت است؟

آن گاه که کودکان را به مدرسه هایی که تنها سقفشان غمگینی آسمان بود  
فرستادند

تا شرق را

از ترانه های لبخند فرا گیرند

و رؤیا را

از عمق نگاههای ساکت

با چشمانی انباشته از سوگ

دیدم

چگونه بر دفترهای ژولیده خاک آلودشان

واژه های «مرگ» و «کوچ» و «سفر» را نوشتند

و «فردا» را

از تقویم

برچیدند

□

به یاد است

آن گاه که شاعران

دستان لرزانیشان را

ستونهای سرهای خسته از سرایش کردند

با چشمانی که بوی عصاره سکوت داشتند

دیدم

چگونه ترانه های طراوت

در آفاق لبهای به هم دوخته

خشکیدند

و صدا

رنگینی آهنگ را

از خاطر زدود

□

به یاد است

آن گاه که زمزمه خشکی دشت

و قامت برفی کوه

در بلور سپیده دمان  
میرقصیدند

با چشمانی - دیگر - خسته از دیدار

دیدم

چگونه بیدهای زخمی باغ  
بیوفایی باران را در ریشه هایشان آزمودند  
و با بهار

عاشقانه وداع کردند

- ۲ -

به یاد است آیا؟

نمیدانم کدامین فصل بود آن شب

که پرواز برفی پرنده گان مهاجر را

به تماشا نشسته بودی

و من با چشمانی به رنگ زمستان

دیدم

در خطوط درهم نگاههات

طرحی ز آشیانه باقیست

هنوز

جایی

برای گریه های عاشقانه

باقیست

هنوز!

عقرب ۱۳۷۷

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)